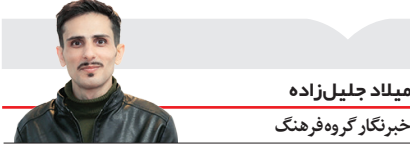


سینمای آمریکا جامعه این کشور را ۱۰ برابر واقعیت آن همجنسگرا بازنمایی می کند

شیطان پشت دوربین



میلاد جلیل‌زاده

خبرنگار گروه فرهنگ

تعداد کاراکترهای دگرباش جنسی در سریال‌های پربیننده آمریکایی امسال هم نزدیک به ۳درصد نسبت به سال قبل افزایش پیدا کرد و سهم آنها را از میان شخصیت‌های اصلی داستان‌ها به ۱۲ درصد رساند. این خبر را موسسه تحقیقاتی رسانه «گلا» (GLAAD) که به مدت ۲۶ سال شخصیت‌های لزبین، همجنس گرا، ودجنس گرا، ترنس ها و دگرباشان را بررسی کرده است، براساس هفدهمین نسخه مطالعه خود اعلام کرد. این گزارش که سریال‌ها و برنامه‌های پربیننده شبکه‌های ABC، CBS، The CW، FOX و NBC را در

تا سال‌ها در سینمای آمریکا نمایش گرایشات همجنس خواهانه طبق قانون سانسور این کشور که به قانون کد معروف بود، ممنوعیت داشت. به عبارتی حتی تصویر منفی همجنس گرایان هم قابل نمایش نبود. پس از آن هم وقتی این محدودیت‌ها کمتر شد خود سینماگران آمریکایی عنوان چهره‌هایی منفی از همجنس گرایان نشان می‌دادند. در دهه ۴۰ میلادی تولید طیف قابل توجهی از فیلم‌های جنایی آمریکا آغاز شد که در آنها شخصیت قاتل زنجیره‌ای همجنس گرا بود. اتفاقاتی که در اواخر دهه ۶۰ میلادی افتاد و شورش‌های گسترده‌ای که در پی آن پدید آمد، مقداری فضا را عوض کرد. در آن زمان این شورش‌ها جنبه چپ‌گرایانه داشتند و می‌خواستند ساختار و انتظام نظام سرمایه‌داری را به چالش بکشند. در جهان دوقطبی آن روز و در فضای جنگ سرد، آمریکا خودش را در مقابل کمونیست‌های ملحد، قطب مذهبی و خدا باور جهان معرفی کرده بود و آنچه در آمریکا به‌عنوان انقلاب جنسیی معروف شد، از رهگذر همین قفل‌بندی‌های تیپیکال، به نوعی زخمه زدن به سازهای نیمه کوکی بود که علیه کاپیتالیسم به خروش آمدند. رژیم شوروی به محض روی کار آمدن در زمان لنین از همجنس‌بازی جرم‌زدایی کرد؛ همچنانکه بر بسیاری از قوانین تزاری دیگر خط کشید و با اینکه استالین دوباره این قانون به‌خصوص را به حالت قفل برگرداند سختگیری عملی چندانی درباره‌اش نمی‌شد. در یک کلام روزگاری بود که -سواى آن ساختار ویژه گروه‌های چریکی- آزادی‌های ساختارشکنانه جنسی، به‌نوعی ملاتم و همسو با چپ‌گرایی ارزیابی می‌شد و چیزهایی مثل خانواده، مذهب و

از نمایندگی خداباوری تا وکالت شیطان

بعضی ارزش‌های سنتی به ارادگاه راست و جریان سرمایه‌داری نسبت داده می‌شدند. به‌عنوان یک مثال مشخص می‌شود به اخلاقی‌گرایی تولیدات کمپانی جمهوری‌خواه دیزنی هم ظاهر آثار و هم در محتوایشان توجه کرد که در تمام آن دوران ادامه داشت. طسی تمام آن دوران، سینمای آمریکا در تیول جناح جمهوری‌خواه بود اما پس از فروپاشی شوروی در سال ۱۹۹۲ و پایان جنگ سرد رفته‌رفته ورق برگشت. تاجر و ریگان در انگلیس و آمریکا روی کار آمدند و نئولیبرالیسم پدید آمد. از ابتدای قرن ۲۱ به بعد، سینمای آمریکا به دست دموکرات‌ها افتاد و این حتی در شرایطی که دولت را جمهوری‌خواهان به دست می‌گرفتند همچنان اصل یک ثابت بود. دیگر شوروی وجود نداشت و طبیعتا لازم نبود آمریکا به تعبیر ریچارد نیکسون، رئیس‌جمهور پیشین این کشور ابرقدرتی باشد که نماینده خدا باوران در رأس هرم قدرت جهانی است. تاجر در آن لحظه دوران ساز که شوروی فروپاشید و دیوار برلین خراب شد گفت «از این پس آلترناتیوی -برای سرمایه‌داری- وجود ندارد» و اضافه کرد که از این به بعد جامعه وجود ندارد و ما با افراد طرف هستیم. او گفت جامعه از این به بعد نهائیتا می‌تواند در واحد کوچکی مثل خانواده وجود داشته باشد و از آن جلوتر نیاید اما لحن تاجر نشان می‌داد که همین واحد اجتماعی کوچک را هم مصلحتی و تعارفی پذیرفته است. جهان سرمایه‌داری از مفهوم اتحاد‌بشری واهمه داشت و به‌درستی حس می‌کرد که ایجاد هر نوع اتحاد و تصنیفی بین توده‌های بشری، اجازه بهره‌کشی از آنها را نمی‌دهد.

جعل علنی و بدون پیگرد تاریخ سینما

کردند؛ «برادران همجنس گرا» فیلم صدادار و تجربی دیکسون، فیلمی است که توسط ویلیام دیکسون در اواخر سال ۱۸۹۴ ساخته شد و اولین فیلم شناخته شده جهان با صدای ضبط شده زنده است. این سیستم توسط دیکسون و توماس ادیسون توسعه یافت و توضیح آن مفصل است اما به هر حال، سال ۱۹۸۱ که رسید، ویتوروسو، مورخ سینما، در کتاب خود به نام «سلولوئید» درباره این فیلم بحث می‌کند و بدون ذکر عنوانش ادعا می‌کند که عنوان آن -برادران همجنس گرا- بوده است. نام بدون پشتوانه روسو از فیلم، بعدا و با بالا گرفتن موج حمایت از همجنس گرایی در رسانه‌های جریان سرمایه‌داری، به‌طور گسترده در فضای مجازی و حداقل در سه کتاب مورد استفاده قرار گرفت و اظهارات بی‌دلیل او مبنی بر اینکه محتوای فیلم همجنس‌گرایانه است، اغلب تکرار می‌شود. علاوه‌بر اینکه هیچ مدرکی برای عنوانی که روسو به فیلم می‌دهد وجود ندارد، در واقع کلمه «گی» به‌طور کلی در زمان ساخت فیلم به‌عنوان مترادفی برای «همجنس گرا» استفاده نمی‌شد. همچنین هیچ مدرکی مبنی بر اینکه دیکسون قصد داشت مردان -احتمالا کارمندان استودیو ادیسون- را به‌عنوان یک زوج رمانتیک معرفی کند، وجود ندارد ولی تاریخ‌سازی جعلی برای سینما به نفع عادی‌سازی موضوع همجنس‌گرایی، هیچ مرزی نشناخت.

وقتی آمریکا به‌طور کل بلوک غرب به قرن ۲۱ رسیدند و در جهان تک‌قطبی شروع به تاختن کردند دیگر نیازی به مراعات بعضی چیزها نبود. حالا برای استثمار توده‌های انبوه کارگران و خدمتگزاران در سراسر دنیا باید آنها را از هر جمعیتی جدا می‌کردند تا به هیچ منبع قدرتی وصل نباشند و برای ادامه حیات مجبور باشند که به شرایط کار و زندگی در این نظم جدید تن بدهند. فردگرایی تا حدی تبلیغ و ترویج شد که بیم‌هایی نسبت به فروپاشی تمام دستاوردهای تمدنی بشر پدید آمد و حد اعلای فردگرایی در ترویج همجنس گرایی خود را نشان داد؛ تن ندادن به هیچ قاعده و نظم اخلاقی که از جامعه به فرد ارائه شود و غیرقابل بحث قلمداد کردن این آزادی بی‌مهار، ذیل منطق نسبیّت. حالانویّت رسانه‌ها بود که به میدان بیایند و پروژه عادی‌سازی از این موضوع را کلید بزنند و از چیزی که تقریبا در تمام جوامع دنیا چندش آوثرترین تمایل جنسی بشر محسوب می‌شد، قبیح‌زدایی کنند. پروژه البته در قبح‌زدایی منحصر نمی‌ماند و با بزرگنمایی از وجود چنین چیزی در ذهن توده‌ها نسبت به آن توهم ایجاد می‌شد. این فعالیت‌ها کار را به جایی رساند که بیست سال پس از تک‌قطبی شدن جهان در سال ۲۰۱۲ میلادی سه و نیم درصد از آمریکایی‌ها خودشان را همجنس‌گرا معرفی کردند و در ده سال پس از آن این رقم باز هم صعود خیره‌کننده‌ای داشت و با افزایش بیش از ۱۰۰ درصدی، در ۷،۲ درصد رسید. این شامل هر چیزی جز دگرجنس‌خواهی می‌شد؛ از لزبین و گی و تراجنسیتی تا افراد ودجنس گرا که تمایلات‌شان علنا ژنتیک بودن و مادرزاد بودن چنین وضعی را زیر سؤال می‌برد و

لباس فیل بر تن موش

دلیلی جز لذت‌جویی بی‌مهر شهوانی برایش نمی‌شد پیدا کرد. البته طبق گزارش گالوپ، حدود یک نفر از هر ده بزرگسال آمریکایی که خود را دگرباش جنسی معرفی کرده (۹،۶ درصد)، با همسری همجنس ازدواج کرده است و با نسبتی به مراتب کمتر (۷،۱) درصد از کل همجنس‌گرایان با یک شریک خانگی همجنس زندگی می‌کنند. یعنی کسانی که عملا زندگی دگرباشانه دارند، چه رسمی و چه غیررسمی، نهایتا ۱،۶۷ درصد از جمعیت آمریکا هستند و خیلی مانده که به دودرصد برسند. نیمی از بزرگسالانی که خود را LGBT معرفی کرده‌اند، هرگز ازدواج نکرده‌اند، چه با همجنس و چه با جنس مخالف؛ با این حال خودشان را همجنس گرا معرفی می‌کنند و فاجعه‌آمیز آنجاست که ببینیم ۱۱،۴ درصد از آنها که خود را همجنس گرا می‌دانند، با جنس مخالف‌شان ازدواج کرده‌اند و ۹،۵ درصد یا طلاق گرفته یا جدا شده‌اند. به‌طور کلی، کمتر از ۱ درصد بزرگسالان ایالات‌متحده با یک همسر همجنس ازدواج کرده‌اند و حدود نیمی از این جامعه، یعنی ۴۷،۷ درصد، با همسری از جنس مخالف‌شان ازدواج کرده‌اند. چنانکه می‌بینیم چنین پدیده‌ای عملا کمتر و کوچک‌تر از آن است که خودبه‌خود تبدیل به معضلی عمومی شود؛ اما با بزرگنمایی و ایجاد توهم بسیاری از افراد به سمت آن سوق داده شده‌اند. وجود قوانینی که کارفرمایان را ملزم می‌کند تا درصد به‌خصوصی از کارگران یا کارمندان‌شان حتما از میان افراد همجنس‌گرا استخدام شوند، در این خوداظهاری دروغین بی‌تاثیر نیست و تاثیر رسانه‌ها، به‌خصوص مדיای بصری هم واقعا قابل توجه است.

ظاهری همچون حرمسرا و واقعیتی پر از محرومیت

به خانه‌شان می‌پذیرند و جا و مکان می‌دهند در تمام دنیا سر و صدا کرد. همان زمان باید هم از خودشان می‌پرسید که مگر مردان جزیره تا چه میزان از چنین روابطی محروم هستند که نام و نشان خود را علنا به‌عنوان متقاضیان یکی از طبیعی‌ترین‌های بشری اعلام می‌کنند؟ تصویری که از جهان سرمایه‌داری در ذهن داریم، پر است از زنان نیمه‌برهنه. در فیلم‌ها در فرش قرمز فیلم‌ها، در رقص‌ها و موزیک‌کلیپ‌ها، لب سواحل و حتی پیاده‌روهای شمال شهر؛ اما به‌واقع مرد انگلیسی و آمریکایی و ژاپنی، طبق آمار دقیق و سنجیده‌ای که به دست آمده، از مرد هندی و یونانی و برزیلی در این زمینه محروم‌تر است. هرچقدر این محرومیت بیشتر می‌شود، آن ظاهر نیمه‌برهنه و فریبنده هم پررنگ‌تر می‌شود. سرمایه‌داری به مجرد‌های شاغل که دستمزدهاان هرچند اندک، کفاف سقف بالای سر و سیر کردن شکم را بدهد احتیاج دارد و خانواده‌دار بودن شهروندان برایش مطالبه و نتیجتا در دسر می‌سازد. آنها به زبان خیلی ساده و سراسر دست پیش را گرفته‌اند که پس نیفتند. سنگرشان را چند فرسنگ جلوتر از خانواده، در ناحیه عادی‌سازی همجنس‌بازی کاشته‌اند تا خیل لشکر مطالبه‌گران اجتماعی، به مطالباتی که در پی تشکیل خانواده و به دنیا آوردن فرزند ایجاد می‌شود، نرسند.

جالب اینجاست که بدانیم بیشترین آمار محرومیت جنسی در جهان مربوط به کشورهایی است که متعلق به همین بلوک سرمایه‌داری هستند. کشورهایی که برعکس آنچه واقعا در درون‌شان می‌گذرد، ظاهری پر از رونق روابط جنسی دارند. بررسی‌ها و آمارگیری‌هایی که درباره میزان روابط جنسی و کیفیت آنها در نقاط مختلف دنیا صورت می‌گیرد، طبیعتا در جوامع بسیار فقیر یا سنتی نتوانسته به‌طور کامل انجام شود و آنها را در آمارها قرار بدهد؛ ولی با نگاه در فهرست همان کشورهایی که امکان آمارگیری وجود داشت، می‌شود این قضیه را به وضوح دید که هر چه به مرکز قطب سرمایه‌داری نزدیک‌تر می‌شویم، میزان و کیفیت روابط جنسی افراد کمتر می‌شود. به‌عبارتی جوامع، هرچقدر سنتنی‌تر و جمع‌گراتر هستند، این آمارها در آنها بالاتر است و هرچه به جوامع فردگرا و رقابتی نزدیک می‌شویم، آمارها پایین می‌آیند. مثلا بالاترین آمار را در این خصوص به ترتیب یونان، برزیل، چین و روسیه دارند و فاجعه‌بارترین آمار مربوط به ژاپن است، جایی که ساعات زیاد کار در هفته و زندگی پراضطراب رقابتی از انسان‌ها ماشین ساخته است. چند وقت پیش که به‌واسطه جنگ اوکراین تعدادی از آوارگان این کشور به سمت غرب اروپا سرازیر شدند آگهی‌های مردان انگلیسی که اعلام می‌کرد زنان اوکراینی را به‌عنوان شریک جنسی

مغزهای کوچک غربزده

حال عادی‌سازی است ارتباط جنسی بزرگسالان با کودکان-هم به‌عنوان یک انتخاب فردی رسمیت پیدا می‌کند و ذیل قاعده نسبیّت حقیقت، حتی اجازه بحث درباره آن را هم نمی‌دهند. اگر با استدلال منطقی و فلسفی بخواهید چنین چیزی را زیر سؤال ببرید، پاسخ می‌دهند که این گزاره‌های اخلاقی «استبداد اکثریت» است و اگر با گزاره‌های علمی به استقبال‌شان بروید، به فاشیسم و نازیسم متهم خواهید شد. آنها با این ابزار در حال دفاع از ایدئولوژی خودشان هستند. اگر یک ایدئولوژی در پی بهره‌مندی حداکثری انسان‌ها از لذت باشد، طبیعی است که هر قدر هم استدلال‌های مقابل آن خوب تراشیده شوند، باز هم طرفداران پرشماری پیدا خواهد کرد. کلید فهم ماجرا اما اینجاست که همین یک فریب بسیار بزرگ است. در این سیستم لذت بیشتری توزیع نمی‌شود، بلکه با توهم دستیابی به لذت، از افراد بهره‌کشی خواهد شد و به‌واقع محروم‌ترین جوامع جهان به لحاظ برطرف شدن طبیعی‌ترین نیازهای جنسی، جوامع سرمایه‌داری هستند.

انزجار نسبت به آن موضع می‌گرفتند و کلی استدلال درباره عقب ماندگی حتی حیوانی بودن خوی کسانی که چنین کاری می‌کنند ارائه می‌دادند و تمدن پیشرفته و پاکیزه غرب را بر سرشان می‌کوبیدند اما حالا که این موج از غرب بلند شده، می‌بینیم که از آن دفاع می‌کنند. این موضوع کاملا ایدئولوژیک است و شاید کسانی که در خارج از راس هرم سرمایه‌داری از آن دفاع می‌کنند، صرفا به دلیل علاقه به لیبرالیسم یا گرایش رمانتیک به جهان غرب چنین موضعی بگیرند اما آنهایی که نسخه‌نویس‌های اصلی ماجرا هستند، از ترویج این ایدئولوژی منافع مشخصی را پی می‌گیرند. قضیه به نظام سرمایه‌داری و ابزاری که برای قوام و دوام خود نیاز دارد برمی‌گردد. چنانکه اشاره شد، سرمایه‌داری با ایده‌های جمع‌گرا و اصطلاحا کلکتیو به خطر می‌افتد و از همین رو در پی ترویج بی‌مهارترین فردگرایی است.

ایسن فردگرایی تا جایی پیش می‌رود که همجنس‌بازی -یا چنانکه اخیرا در

پدر همجنس‌بازی‌شان. من فیلم‌هایشان را به خاطر چیزهای دیگر دوست دارم و از این بخش جنسی ماجرا منزعج. عده‌ای ممکن است وجود چنین قضیه‌ای را همچنان انکار کنند که البته اگر تا چندسال پیش چنین چیزی ممکن بود، حالا دیگر نیست و عده‌ای دیگر که تا دیروز همه چیز را انکار می‌کردند و این انکار به معنی مذموم دانستن همجنس‌گرایی بود، حالا از وجود چنین چیزی دفاع می‌کنند. آیا کسانی که از نمایش افراطی و به شکلی واضح و مشخص، سفارشی و دستوری همجنس‌بازی در صنعت فیلم و سریال غرب دفاع می‌کنند، خودشان همچنین گرایش‌هایی دارند؟ در اغلب موارد چنین نیست. آنها آگاهانه یا ناخودآگاه در حال دفاع از موضع ایدئولوژیکی هستند که پشت این نمایش افراط‌گرایانه و سیستماتیک از یک گرایش جنسی غیراخلاقی در سینمای غرب وجود دارد. شکی نیست که اگر موج همجنس‌گرایی از کشورهای بلوک شرق یا کشورهای فقیر جنوب جهانی، مثلا قاره آفریقا بلند شده بود، همین‌ها حالا با چندش و

تا چند سال پیش در داخل همین ایران، هنوز مشکل می‌شد به خیلی‌ها ثابت کرد که سینمای غرب در پی ترویج و تبلیغ همجنس‌گرایی است. این منکران حق به‌جانب، کسانی را که چنین مسائلی توسط‌شان طرح می‌شد، به توهم توطئه و غرب‌ستیزی متهم می‌کردند. یک بار که یکی از کارگردان‌های مشهور سینما با روزنامه‌ای مصاحبه کرد و گفت «کن، جشنواره همجنس‌بازان است»، سردبیر قدیمی‌ترین ماهنامه تخصصی سینما در ایران یادداشتی علیه او نوشت که سراسر تسمخر و مذمت بود. مدت خیلی کوتاهی که از این اتفاق گذشت، در همان فستیوال کن، بخش مجزایی برای جایزه به فیلم‌هایی با محتوای همجنس‌گرایانه قرار داده شد و پس از آن نوبت به فستیوال‌های دیگر از جمله ونیز و برلیناله هم رسید که چنین بخشی را راه ببندازند. حالا آیا آقای سردبیر حاضر است بیاید و اعتراف کند که بله کن جشنواره همجنس‌بازان است؟ آدم‌ها در چنین مصب‌های دشواری به چند دسته تقسیم می‌شوند. بعضی‌ها می‌گویند گور